

لا اله الا الله



فلاخن

شماره‌ی ششم

داعش در غرب

چه کسی پشت این قتل عام است | پویا نودهی

شیخ داعش بر فراز غرب | هژیر پلاسچی

چه کسی پشت این قتل عام است؟
پویا نودهی

کسانی که در آلمان زندگی می‌کنند حتماً پوسترهای تبلیغاتی حزب ملی آلمان «NPD» را دیده‌اند. احتمالاً یکی از این پوسترها جلوی محل زندگی‌شان نیز نصب شده است. تصویری که یک خانواده‌ی خارجی کله‌سیاه را سوار بر قالیچه‌ی حضرت سلیمان نشان می‌دهد. در حال بازگشت به زادگاه خود آلمان را ترک می‌گویند و حزب NPD به آن‌ها خدا حافظ می‌گوید.

– گم شوید خارجی‌ها. به سرزمین خود بازگردید ما دیگر نیازی به شما نداریم.

از راست افراطی تا سوسیال دموکرات‌های شرمنده‌ی آلمانی بدشان نمی‌آید کمی مرزهایشان را ببندند. آن‌ها تنها به میزان معینی کارگر ارزان احتیاج دارند اما شرایط اسفناکی که هم‌اکنون بر جهان جنوب مستولی است خیل عظیم مهاجران را به چند جزیره‌ی امن در این دریای طوفانی سرازیر کرده است. پناهجویانی که می‌گویند: «هیچ انسانی غیر قانونی نیست!»، «ما اینجا می‌مانیم و مبارزه می‌کنیم. آزادی سفر حق هر انسانی است» و البته چنین حقی از مفاد کنوانسیون حقوق بشر سازمان ملل نیز هست. همان کنوانسیونی که دولت‌های غربی از جمله آلمان هم‌تاهای مخالف خود را به نقض آن متهم می‌کنند! اما مسأله‌ی اصلی این است که چرا ما اینجا هستیم و چرا قالیچه‌ی حضرت سلیمان معمولاً پروازهای یک طرفه به غرب دارد.

بسیاری از مهاجرین غیرقانونی از کشورهای خاورمیانه به این سو آمده‌اند، دلیل آمدنشان اگرچه با بقیه‌ی مهاجرین چندان تفاوتی ندارد، خاورمیانه‌ای که امروز درگیر شدیدترین جنگ‌های قومی و مذهبی است. جنایات نیروهای بنیادگرا ابعادی جنون‌آمیز به خود گرفته و بازگشت این مهاجران یعنی به مرزهای جنون و خون بازگشتن.

بسیاری از افکار عمومی غرب این سؤال را مطرح می‌کنند که چه مسئولیتی در قبال چنین وقایعی دارند؟ آن‌ها همسایه‌های خوبی هستند که مقداری مهمان را می‌پذیرند اما برای همه جاندارند.

از طرف دیگر مطرح می‌شود که آزادی بیان و دموکراسی باعث شده تا افراطیون در کنار مهاجرین به قلب سرزمین‌های مهمان نفوذ کرده و جو مدرن و انسانی این جوامع را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند. این به موجی از اسلام‌ستیزی در اروپا دامن زده است. به طور مثال راهپیمایی گروهی در حمایت از نیروهای «داعش» به درگیری ایشان با عده‌ای از شهروندان انگلیس که در آن محل حضور داشتند منجر شد. فضای مجازی نیز پر از انتقادهایی نسبت به مواضع دولت‌های اروپایی است که اجازه‌ی چنین راهپیمایی‌هایی را به طرفداران گروه داعش می‌دهند. البته نقد از این جنبه که دولت‌های اروپایی بیش از حد به دموکراسی و آزادی بیان بها می‌دهند و این در تفکر انسان‌های مهاجر که ادغام نشده‌اند نمی‌گنجد، پس بهتر است که محدودیت‌هایی در مورد آن‌ها در نظر گرفته شود.

اجازه برای راهپیمایی این گروه‌ها میزانی برای دموکراتیک بودن دولت‌های مربوطه نیست بلکه بسیار هم شک برانگیز است. وجود چنین راهپیمایی‌هایی جو جامعه را علیه مهاجرین، خارجی‌ها و به ویژه مسلمانان برمی‌انگیزد و به نوعی خشم ضد خارجی-ضد اسلامی در جامعه دامن می‌زند. آیا این همان چیزی نیست که محافظه‌کاران اروپا آرزو می‌کنند؟

- بگذارید همان جا هم‌دیگر را بدرند و طبیعت زیبای اروپا را به خون نکشند.

جوامع اروپایی و دولت‌هایشان چوب مهمان‌پذیر بودنشان را نمی‌خورند. آن‌ها نتیجه‌ی سیاست‌های غلط و جنایتکارانه‌ی خود را در خاورمیانه مشاهده می‌کنند و البته هنوز نه به قدر کافی! در واقع آن‌ها نمی‌خواهند بحرانی را که به بیرون مرزهای خود منتقل کرده‌اند تا از قبل آن توده‌های متوسط شهری آرام و بی‌آزاری باشند، دوباره به درون مرزهایشان برگردد اما امروز شاخه‌های درخت ارتجاعی که در دامان خاورمیانه کاشته‌اند را در حیات خلوت خود می‌بینند و شاید روزی ریشه‌های آن را نیز در خاک زیر پایشان بیابند.

بحرانی که قرار بود با فروش تسلیحاتی و نظامی شر خود را کم کند اما «انباشت تسلیحاتی» در هیبت هیولای جنگ سر برآورده و خون می‌خواهد و این خون را نه از بدن کسانی که آفرینندگانش بودند بلکه از تن میلیون‌ها نفر از فقیرترین و به حاشیه‌رانده شده‌ترین انسان‌های روی زمین می‌مکد. خاورمیانه‌ای‌ها قربانیان بلاشک و وضعیت موجودند.

گفتمان ضد خارجی سعی در سطحی‌سازی این جریان دارد و آن را به خوی و حشی موجود در

آموزه‌های دین اسلام ارجاع می‌دهد و تصویری هراسناک از مسلمانان در جامعه شایع می‌کند. البته در همان حال برای مردمی که در خاورمیانه سر بریده می‌شوند و از قضا بیشترشان هم مسلمان هستند اشک می‌ریزد.

عروج نیروهای ارتجاعی و بنیادگرا بیش از هر چیز حاصل فقر و نارضایتی عمومی، نبود آلت‌رناتیو‌هایی بخش و راهی برای برون رفت از وضعیت موجود، میل‌تاریزه شدن منطقه و ساپورت نیروهای شبه‌نظامی است. مسلماً شبه‌نظامیان، ایدئولوژی خود را برای پیشروی دارند و به طور مثال حزب فالانژ در اسپانیا به سوره‌های قرآن مسلح نبود و صرب‌ها به دستور اسلام با تبر سر مخالفانشان را نمی‌شکافتند اما گفتار اسلام‌ستیز که بیش از هر چیز به گفتمان یهودستیز در دوره‌ی آلمان نازی شباهت دارد با سطحی‌سازی مساله و ربط آن تنها به یک سری آموزه‌های دینی، عوامل عمده‌ی ایجاد چنین گروه‌های بنیادگرایی را لاپوشانی می‌کند به طوری که حتی شاهد یک اعتراض نیم‌بند به کشورهای حامی این نیروها نظیر دولت عربستان سعودی از جانب دولت‌های غربی نیستیم. وجود چنین ارتجاعی در خاورمیانه البته منافع خاص خود را نیز دارد اگر بتوان مسیر نفوذ آن به سمت غرب را مسدود کرد. از طرفی مساله‌ی فلسطین و اسرائیل را تحت الشعاع گفتمان ضداسلامی قرار می‌دهد. و از طرف دیگر دولت‌های چموش منطقه از جمله ایران را تحت فشار منطقه‌ای میگذارد. از سوی دیگر بحران‌های درونی جوامع غربی را به بیرون حواله می‌کند.

- تمام تقصیرها گردن خارجی‌ها است آن‌ها را بیرون بیاورید!

نتیجه‌ی رشد چنین گفتمانی را در سیاست‌های جدید مهاجرتی در استرالیا و کانادا شاهدیم. سیاست‌هایی به غایت شرم‌آور و نژادپرستانه که در استرالیا جان هزاران انسان بی‌گناه را گرفته و به میزان بیشتری انسان بی‌پناه را در جزیره‌های دور دست بدون هیچ امید نجاتی زندانی کرده است. دولت کانادا در جدیدترین تغییراتی که در قوانین مهاجرتی اتخاذ کرده شهروندان کشور را به دو درجه تقسیم‌بندی کرده است. شهروندان درجه دو کسانی هستند که به تازگی موفق به گرفتن حق شهروندی در کانادا شده‌اند و قوانین جدید آن‌ها را به میزان زیادی تحت فشار قرار می‌دهد و هر لحظه امکان بازپس‌گیری حق شهروندی آن‌ها بدون حق دفاع و شکایت وجود دارد. مشخصاً دو کشوری که تمدن با شکوه خود را روی جنازه‌های بومی‌های به قتل رسیده برپا کرده‌اند تاب تحمل مهاجر بیشتر را ندارند!

کشورهایی که خود باعث رشد و قدرت‌گیری نیروهای بنیادگرا در منطقه هستند از طرفی با ادامه‌ی چنین سیاست‌هایی تداوم این وحشی‌گری را تضمین و از طرف دیگر آن را محکوم می‌کنند! با قلب‌های خون‌فشان‌شان برای قربانیان اشک می‌ریزند اما فرار کرده‌ها را پذیرا نیستند یا آن‌ها را در حاشیه‌ای‌ترین وضع موجود قرار می‌دهند. این آوایی است که از دل سکوتِ خانه‌های محله‌های خارجی‌نشین فقیر به گوش می‌رسد:

- ما با قالیچه‌هایمان بر می‌گردیم وقتی شما با آخرین فشنگی که فروخته‌اید به سرزمین خود بازگردید در غیر این صورت شاید اینجا خاورمیانه‌ی دیگری برای شما باشد!

شبح داعش بر فراز غرب
هژیر پلاسچی

بعد از این که یکی از اعضای داعش، «جیمز فولی»، خبرنگار آمریکایی را در برابر دوربین سر برید، روزنامه‌ی بریتانیایی ساندی تایمز مدعی شد «عبدالمجید عبدالباری»، خواننده‌ی رپ ۲۳ ساله‌ی بریتانیایی که البته تباری مصری داشت و چندی پیش به داعش پیوسته بود، همان جلادی است که با صورت پوشانده شده و لباس سرتاسر سیاه کارد بر گلوی جیمز فولی کشیده است. خبر به اندازه‌ی کافی دهشتناک بود به ویژه که بدانیم عبدالباری از ۹ سالگی ساکن بریتانیا بوده و بنا به تأکید ساندی تایمز «در مدارس لندن به روش شهروندان غربی» آموزش دیده است.

عبدالباری اما تنها «شهروند» غربی (۱) نبود که به داعش پیوست. هزاران نفر از ابتدای تشکیل داعش از کشورهای غربی به آن پیوسته‌اند. پسران و صد البته دختران اغلب جوانی که همه‌ی آنها هم تبارشان به کشورهای مسلمان نشین نمی‌رسد، هر چند بسیاری از آنان چنین باشند. در میان آنها جوانان غربی هم بودند که به اسلام گرویده‌اند و اکنون در میان داعشی‌ها حضور دارند.

این‌ها سوژه‌های مورد علاقه‌ی رسانه‌های جریان اصلی در غرب به شمار می‌روند. با دقت سرگذشت آنها را دنبال و تبار آنها را روشن می‌کنند. از هیچ گوشه‌ی در زندگی آنها نمی‌گذرند. معلوم می‌کنند پدر و مادرشان که بوده است و در کدام شهر غربی جذب تشکیلات داعش شده‌اند. آنها زامبی‌هایی را که سال‌ها بود در مورد حضور آنها در جوامع «دموکراتیک» غربی هشدار می‌دادند یافته‌اند. کسانی که از حقوق شهروندی در غرب بهره‌مند شدند، اغلب در مدارس غربی تحصیل کردند، در کنار هم کلاسی‌های غربی خود درس خواندند و با آنها دوست شدند، حتا برخی از آنها به سبک غربی زندگی کردند اما ناگهان آن هیولای مه‌آلود پذیر، آن ذات مخربی که نمی‌توانست به قوانین و دستاوردهای تمدنی غرب مدرن احترام بگذارد از پشت آن ظاهر عادی بیرون آمد و زامبی‌ها را به سوریه و عراق برد تا سر شهروندان هنوز متمدن و مدرن غربی را از بدن جدا کنند.

برای داعش «النصر بالرعب» هم استراتژی است و هم تاکتیک. آنها با کشتار بی رحمانه‌ی شیعیان، ترکمن‌ها، کوردها، خبرنگاران غربی، سربازان ارتش عراق و سوریه، اعضای سازمان بنیادگرایی رقیب در سوریه یعنی جبهة النصرة و هر کسی که داعشی نیست در برابر دوربین، می‌خواهند وحشت را پیش از حضور خودشان بپراکنند و تاکنون موفق هم بوده‌اند. بخشی از فتوحات داعش هم در عراق و هم در شنگال به این دلیل بوده است که پیش از رسیدن داعشی‌ها، آوازه‌ی سخت‌کُشی آنان به گوش مدافعان مسلح شهرها رسیده بود. این هیبت اهریمنی تنها زمانی در هم شکست که گریلاهای مسلح یگان‌های مدافع خلق از روژئاوا وارد شنگال شدند و نیروهای نظامی داعش را در عرض چند روز تار و مار کردند.

با این وجود علاوه بر داعش رسانه‌های جریان اصلی غرب هم از تاکتیک «النصر بالرعب» استفاده می‌کنند. آنها با تکثیر تصاویر مسلمان‌های مقیم غرب که حالا به داعش پیوسته‌اند، با انتشار مفصل زندگی‌نامه‌های آنها، با باز نشر تصاویر آنها در کنار سرهای بریده و بدن‌های مثله شده پیش از این که داعش به غرب اعلام جنگ کند، جنگ را به غرب کشانده‌اند.

البته نگرانی آنها و دولتمردان غربی از اتفاقی نیست که همین لحظه در خاورمیانه در حال وقوع است. آنها نگران خاورمیانه‌یی‌هایی که فوج فوج در مقابل داعش به خاک می‌افتند و توسط آنان آواره و به خاک و خون کشیده می‌شوند، نیستند. نگرانی آنها بابت روزی است که زامبی‌ها بخواهند به سکونت‌گاه قبلی خود بازگردند. شاید زبان غرب مرکزپندارِ باراک اوباما، رییس‌جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا زبان تمامی دولتمردان، سیاستمداران و چهره‌های رسانه‌یی غرب باشد وقتی می‌گوید: «جامعه‌ی اطلاعاتی ما معتقد است هزاران خارجی، از جمله اروپایی‌ها و برخی آمریکایی‌ها، به داعش در سوریه و عراق پیوسته‌اند. این نیروها که آموزش دیده‌اند و در جنگ تجربه کسب کرده‌اند می‌توانند به کشورهای خود بازگردند و حملات مرگبار انجام دهند... در این لحظه بزرگترین تهدیدها از ناحیه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا است.» زبان رییس‌جمهور حتماً آنقدر نمی‌چرخد که بگوید: در این لحظه بزرگترین تهدیدها «در» آنجاست بلکه به صراحت روشن می‌کند که این تهدیدها «از» آنجاست. به عبارت روشن‌تر اگر اهالی خاورمیانه و شمال آفریقا همدیگر را می‌درند چه باک، اگر آن «هزاران خارجی» بنا بود در همان خاورمیانه و شمال آفریقا بمانند و دیگر به کشورهای خود بازنگردند چه باک. آنجا بسیار دورتر از نگاه غربی است. آنجای

دور ناشناخته، ناحیه‌یی که انسان‌ها همدیگر را سر می‌برند. مسئله برای غرب حتا از آنجایی آغاز نمی‌شود که «شهروندان» خودش برای سر بردن به سوریه و عراق می‌روند، بلکه مسئله از آنجایی آغاز می‌شود که این شهروندان متمرّد و چموش بخواهند به کشورهای غربی بازگردند. به همین دلیل است که مثلن تدکروز، سناتور جمهوریخواه ایالت تگزاس رهبران دموکرات و جمهوریخواه را به تصویب طرحی ترغیب می‌کند که در صورت تصویب، هر شهروند آمریکا که در داعش سلاح به دست بگیرد شهروندی خود در آمریکا را به خطر می‌اندازد. بگذارید آنها در آنجا بمانند، در همان دور دست‌ها.

رسانه‌های جریان اصلی و دولتمردان غربی اما ماجرا را وارونه کرده‌اند. بخشی از جنگی که اکنون در خاورمیانه و شمال آفریقا شعله کشیده است، لاقلاً آن بخشی از این جنگ که پرداختن به آن مورد علاقه‌ی سیاستمداران غربی است، ادامه‌ی جنگی است که از سال‌ها پیش در غرب آغاز شده بود. دکتر علی آلفونه، پژوهشگر ارشد بنیاد دفاع از دموکراسی که از نام‌بنیادی که در آن شاغل است برمی‌آید دقیقن مشغول چه شغل شریفی است و در کدام ساز و کار اطلاعاتی - امنیتی برای متمدن و مدرن کردن مردم خاورمیانه حضور دارد، در میزگردی در تلویزیون صدای فارسی آمریکا می‌گوید: «مبارزه با این کسانی که اروپا را ترک کردند و به این منطقه [سوریه و عراق] رفتند فقط یک مبارزه‌ی اطلاعاتی و مسلحانه نباید باشد. این در عمل یک نوع مبارزه‌ی فلسفی و سیاسی است که ما بتوانیم طرف مقابل را متقاعد بکنیم که مبارزه‌ی مسلحانه، خصوصن در یک جامعه‌ی دموکراتیک قابل قبول نیست. بله شما می‌توانید پلاکارد داعش را بالا ببرید ولی این که بخواهید با یک جامعه‌ی دموکراتیک مبارزه‌ی مسلحانه داشته باشید خیر! این حاصلش هیچ چیزی نیست جز آنارشی.» (۲) از آن ترجمه‌ی عوامانه‌ی هرج و مرج به آنارشی که بگذریم، ظاهرن جناب دکتر مانند اغلب چهره‌های رسانه‌یی و دولتمردان مدافع دموکراسی هنوز متوجه نشده است که از قضا تمامی مشکل به همین «جامعه‌ی دموکراتیک» و خشونت نمادینی بازمی‌گردد که مسلمانان ساکن در آن به طور روزانه تجربه می‌کنند.

درست همین بدهکاری دائمی به «جامعه‌ی دموکراتیک»، همین تقاضای دائمی شکرگزاری به دلیل بهره‌مندی از «آموزش و زندگی به روش غربی»، همین سوظن دائمی که یک مسلمان باید قبول کند در غرب همراه اوست، همین اطمینانی که پلیس امنیتی در غرب به ملت خودش می‌دهد

که نگران نباشید ما به طور دائم مسلمانان را تحت نظر داریم حتا اگر هرگز عمل خشونت طلبانه‌یی از آنها سر نزده باشد، است که یک مسلمان را همواره بیرون از «جامعه‌ی دموکراتیک» نگاه می‌دارد حتا اگر سال‌ها در آن زندگی کرده باشد و به روش غربی آموزش دیده باشد.

در آخرین نمونه وقتی دو مسلمان آلمانی که از قضا تبار آنها به کشورهای مسلمان نشین هم نمی‌رسید به همراه پیروانشان برای یک روز با عنوان «پلیس شریعت» در خیابان‌های شهر ووپرتال آلمان گشت زدند و از مردم خواستند سراغ قمار نروند، سراغ مواد مخدر نروند و پا در راه نادرست نگذارند، تمامی رسانه‌های آلمانی و حقوق‌بگیران فارسی‌زبان آنها این خبر را به شکل گسترده‌یی پوشش دادند و افکار عمومی را علیه آنها تحریک کردند. گرچه در متن خبری که بخش فارسی دوپچه‌وله در این زمینه منتشر کرد به صراحت نوشته شده بود: «سون لاو [مبتکر ایده‌ی پلیس شریعت] هر چند به عنوان واعظی نفرت‌پراکن یا مبلغ رفتار خشونت‌آمیز شناخته نمی‌شود، اما ماموران اداره‌ی امنیت داخلی و پلیس جنایی آلمان سال‌هاست که او را زیر نظر دارند.» (۳)

تبلیغ اعضای فرقه‌های بنیادگرایی مذهبی در غرب موضوع جدیدی نیست. بنیادگرایان وابسته به فرقه‌های مسیحی و یهودی درست به شیوه‌ی پلیس شریعت در دسته‌های چند نفره در خیابان‌ها راه می‌روند و عقاید فرقه‌های مذهبی خودشان را تبلیغ می‌کنند. از آن گذشته این خبر در بنگاهی منتشر می‌شود که چندی پیش یک خبرنگار ایرانی آن در صفحه‌ی توئیترش آرزو کرده بود زنان محجبه را به کوره‌های آدم‌سوزی بسپارند تا جهان جای بهتری برای زندگی باشد. او البته به مدت چند هفته خانه‌نشین شد اما بایک عذرخواهی ساده به کار بازگشت. اتفاقی که امکان ندارد برای یک مسلمان که تنها وقتی برای تدریس به عنوان معلم به مدرسه می‌رود حجاب اسلامی‌اش را بر سر داشته باشد، بیفتد. غرب تنها در صورتی می‌تواند مسلمانان را بپذیرد که دیگر مسلمان نباشند و این مسلمان نبودن خود را با مبارزه علیه اسلام و البته مسلمانان در عمل ثابت کرده باشند. چنین است که «مسلمان سابق» در طول سال‌های اخیر به یک برند تجاری مورد توجه رسانه‌های جریان اصلی در غرب تبدیل شده است و جریانات و اندیشمندان «کمونیستی» هم وجود دارند که با تشخیص نیاز «بازار» بیش از مبارزه با سرمایه‌داری و امپریالیسم دغدغه‌ی همراه شدن با گفتار غالب غربی در ستیز با مسلمانان را دارند.

به عبدالمجید عبدالباری بازگردیم همان ریپر بریتانیایی مصری تبار که سر جیمز فولی را در برابر

دوربین تلویزیونی گوش تا گوش برید یا گفته شد که بریده است هر چند صحت این خبر در اصل موضوع تفاوتی ایجاد نمی‌کند، لااقل این قطعی است که او به داعش پیوسته است. ویدئوهای رپ عبدالباری هنوز روی شبکه‌ی یوتوب موجود است. او و گروهش که از چند جوان عرب تبار و چند جوان بریتانیایی تشکیل شده در اجراهای خود علیه نظم موجود می‌خوانند، آنها از نشانه‌هایی استفاده می‌کنند که در جنبش برآشفته‌گان از اسپانیا تا وال استریت مورد استفاده قرار گرفت و دربارہ‌ی ستمی می‌خوانند که در جوامع «دموکراتیک» متوجه مهاجران، به حاشیه‌رانده شده‌گان و فقرا می‌شود. خشم عبدالباری از این جوامع دموکراتیک هم واقعی و هم بر حق است. او سگ دست‌آموز نبوده که «آموزش به روش شهروندان غربی» او را مفتون و مجذوب غرب کند. او به طور سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده در برنامه‌های تلویزیونی، در نوشته‌های نشریات، در فیلم‌های سینمایی و در اظهارات سیاستمداران و مدیران دولتی جوامع دموکراتیک داغ ننگ خورده و بیرون گذاشته شده است. اگر آن جنبش برآشفته‌گان به جایی رسیده بود، اگر توانسته بود امر واقع را تغییر دهد، اگر آن خشم خدایگانی به جنبشی رهایی‌بخش گره خورده بود که بنیان وضعیت موجود را زیر و رو می‌کرد، آنگاه عبدالباری هرگز به داعش نیپیوسته بود تا روزگاری سر جیمز فولی را از بدنش جدا کند. خطاب خشونت‌نیهیلیستی و ویرانگر داعش به این دلیل به گوش مردان و زنان ساکن در غرب می‌رسد که از سویی آنان واقعاً به حاشیه‌رانده می‌شوند و از سویی دیگر هیچ راهی به سوی رهایی از ستم به چشم نمی‌آید. حتا احزاب چپ که قاعدتن باید ستم‌دیده‌گان جوامع غربی را سازماندهی کنند و پیکره‌ی آنها نماینده‌ی سیاسی این نیروها باشد، سال‌هاست به صندوق انتخابات دخیل بسته‌اند و برای جذب آرای طبقه‌ی متوسط به افکار عمومی قول می‌دهند که هرگز خیال «انقلاب» را هم در سر نمی‌پرورانند. اینها نشانه‌های جهان جدید است. جهانی که دولتمردان و کاربه‌دستان رسانه‌های جریان اصلی اش در زمانی نه خیلی دور برای شکست «سوسیالیسم در عمل موجود» در آن پایکوبی می‌کردند حالا به همین فضا حتی افتاده است که می‌بینیم، به جهانی که در آن تنها می‌توان از میان بربریت‌های موجود یکی را برگزید.

پانوشته‌ها:

۱- در این متن منظور از «غرب»، به هیچ وجه غرب جغرافیایی نیست بلکه یک بلوک سیاسی از اروپای مرکزی و شمالی و غربی، آمریکا، کانادا و استرالیا را شامل می‌شود.

۲- اینجا

۳- اینجا

۴- اینجا

من الجوف